

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

نگارنده : خسرو صادقی بروجنی

فرستنده: جهانگیر محبی

اول ماه می ۲۰۱۲

مفهوم واقعی طبقه کارگر

«بورژوازی هاله مقدس تمام پیشه هائی را که تا آن هنگام گرامی شمرده می شد و باهراسی توأم باوقار به آنها می نگریستند ، دریده است . پزشک ، وکیل ، کشیش ، شاعر و دانشمند را کارگر مزدبگیر خود ساخته است .» (۱)

این تعبیری است که مارکس و انگلس بیش از ۱۵۰ سال پیش در «مانیفست کمونیست» می کنند و در دوران حاضر نیز دکتر امیرحسین آریانپور معتقد است : «در جامعه سرمایه داری روشنفکران و متخصصان را برای نوکری طبقه حاکم تربیت می کنند».

غالباً وقتی از «کارگر» و «طبقه کارگر» و «یا حتی خود «کار» و نقش آن در تولید نعم مادی و معنوی جامعه صحبت به میان می آید ، در مواجهه با کسانی قرار می گیریم که تصویری ذهنی و انتزاعی از این مفاهیم دارند و اینگونه مقولات را تنها در «کارخانه» جست و جو می کنند .

با این پیش فرض غلط از مفهوم این مقولات است که بسیاری مباحث تئوریک مطروحه که پای در عینیات جامعه دارند در پیشگاه ایشان نامفهوم جلوه می کند چرا که با دنباله روی از تصویر ارائه شده از «کارگر» توسط بسیاری نیروهای سیاسی ، کارگر را به صورت مردی با گردن و بازوان سیّتر ، لباس آبی به تن و دستهای چرکین و پینه بسته ای تصور می کنند که در دستی داس و دستی دیگر چکش حمل می کند ؛ همان مفهوم نقش بسته در ذهن «داس و چکش» که تنها «کاریدی» را شایسته عنوان «کارگر» می داند ! مفهومی که آنچه در پی دارد همانا جدا کردن اقشار وسیعی از زحمتکشانش از «طبقه کارگر» است . لزوم پرداختن به مفهوم واقعی «طبقه کارگر» است که ما را بر آن می دارد ابتداء به مفهوم درستی از «کار» دست یابیم :

از نظر هگل کار تنها یک مفهوم اقتصادی نیست ، بلکه یک جنبه مهم حیات اجتماعی است ، از نظر وی "کار" ابزاری است که به وسیله آن انسانها به درک و فهم جهان دست می یابند . کار یک میانجی میان انسان و جهان است که توسط آن ، انسانها به خود آگاهی می رسند و جهان خود را تغییر می دهند . کار ، وسیله غلبه بر فاصله بین سوژه و ابژه است . کار ، همچون یک فعالیت رهائی بخش است که موجب ایجاد شبکه های پیچیده و وابستگی متقابل می

شود زیرا که حاصل کار فردی، موجب تأمین نیازهای مادی می شود و به موازات آن، آرزوهای اجتماعی راگسترش می دهد.

به بیان مارکس نیز: «کار پیش از هر چیز فرایندی بین انسان و طبیعت است، فرایندی که انسان در آن به واسطه اعمال خویش سوخت و ساز خود را با طبیعت تنظیم و کنترل می کند. وی با مواد طبیعی چون نیروئی طبیعی روبه رو می شود. او قوای طبیعی پیکر خود، بازوها و پاها، مغز و دستان خود را به حرکت در می آورد تا مواد طبیعت را در شکلی سازگار با نیازهایش تصاحب کند. درحالی که انسان از طریق این حرکت بر طبیعت خارجی اثر می گذارد و آن را تغییر می دهد، هم زمان طبیعت خود را نیز تغییر می دهد. وی توانمندی هائی را که در این طبیعت نهفته است تکامل می بخشد و این نیروها را تابع قدرت مطلق خویش می کند...

بنابراین کار را در شکلی پیش انگاشت قرار می دهیم که منحصرأ از آن انسان است. عنکبوت اعمالی را انجام می دهد که به کار بافنده شبیه است، و زنبور با ساختن خانه های مشبکی. لانه خود روی دست بسیاری از معماران بلند می شود. اما آنچه بدترین معمار را از بهترین زنبور متمایز می کند این است که معمار خانه های مشبکی را پیش از آن که از موم بسازد در ذهن خود بنا می کند. بنابراین پیش تر به صورت ذهنی وجود داشت. آدمی نه تنها در شکل مواد طبیعی تغییر پدید می آورد بلکه قصد خود را همزمان در این مواد به تحقق می رساند و این قصدی است که او از آن آگاه است» (۲)

در توضیح این تعریف ذکر چند نکته ضروری است:

۱- «انسان در آن به واسطه اعمال خویش سوخت و ساز خود را با طبیعت تنظیم و کنترل می کند... تا مواد طبیعت را در شکلی سازگار با نیازهایش تصاحب کند» و «از طریق این حرکت بر طبیعت خارجی اثر می گذارد و آن را تغییر می دهد»

آنچه ارفحوی این عبارت برمی آید چنین است که «کار» فعالیتی است آگاهانه و هدفمند که بی مدد قوای فکری نمی تواند باشد.

۲- «او قوای طبیعی پیکر خود، بازوها و پاها، مغز و دستان خود را به حرکت در می آورد»؛ چنین تعبیری در تقابل با نظری قرار می گیرد که کار را تنها «کاریدی ساده» و استفاده از قوای جسمانی بدن می پندارند، قائل به مفهومی مکانیکی از کاراند و کاربندی را از کارفکری و ذهنی مغز جدا می کنند و فاعلان کار فکری چون بخش وسیعی از کارمندان را کارگر ندانسته و آنان را از «طبقه کارگر» منفک می کنند.

مارکس در یک سلسله نوشته های اقتصادی که قرار بود بخش هفتم از جلد اول کاپیتال را تشکیل دهد - و چنین نشد و در نتیجه تازه در سالهای دهه ۱۹۷۰ به انگلیسی ترجمه شده اند - بخش مفصلی را به «کارمولد و کار غیر مولد» اختصاص می دهد که در آن می خوانیم:

«با تکامل یافتن شمول واقعی کار تحت سرمایه (real subsumption of labor under capital) یا شیوه تولید ویژه نوع سرمایه داری اهرم واقعی فرایند عمومی کار فرایند عمومی کار به طور هرچه فراینده تری، دیگر فرد کارگر نخواهد بود. در عوض، این نیروی کار اجتماعاً ترکیب یافته و نیروهای کار در حال رقابت و مختلف اند که باهم مجموعه ماشین تولیدی را تشکیل می دهند که به اشکال گوناگون در فرایند تولید کالاها شرکت می کنند یا به عبارت دقیق تر در این متن و چارچوب محصولی را به وجود می آورند.

در این مجموعه تولیدی بعضیها با دست خود بهتر کار می کنند و بعضی با سر (مغز) خود ؛ یکی به عنوان مدیر ، مهندس ، تکنولوژیست و غیره ، دیگری به عنوان ناظر و سومی به عنوان کارگر یدی یا حتی کارگر رنجبر. شمار هر چه فزاینده تری از انواع کار در مفهوم بلاواسطه کار سازنده می گنجد و تمام آنانی که مشغول انجام آنها هستند، کارگر سازنده محسوب می شوند ؛ کارگرانی که به طور مستقیم توسط سرمایه استثمار می شوند و تابع فرایند کار و گسترش سرمایه می شوند .

حال اگر کارگر را به عنوان کارگر جمعی (aggregate worker) یعنی به عنوان تمام اعضای تشکیل دهنده يك کارخانه تولیدی در نظرگیریم ، در آن صورت می بینیم که فعالیت جمعی مادی آنان منتج به مجموعه ای فرآورده ها می شود که به طور همزمان کلیتی از کالاها را تشکیل می دهند.

در چنین وضعی ، شغل کارگری که صرفاً عضوی از این کارگر جمعی است و این که فاصله ای بیش تر یا کمتر از کاریدی واقعی دارد ، فاقد هرگونه اهمیتی است. در عین حال اما : فعالیت این مجموعه نیروی کار ، مصرف تولیدی بلا فصل توسط سرمایه ، یعنی فرایند ارزش زائی (Valorization) برای سرمایه و بنابراین تولید بلا فصل ارزش و تبدیل بلا فصل این ارزش اضافه به سرمایه است . (Capital ، Vol. 1 ، Vintage books ، 1978 ، p. 1040)

از این نوشته های مارکس آشکار است که او تنها کارگران یدی را کارگر نمی داند ، چرا که « کار » را به صورت مجموعه ای از کار اجتماعی می بیند که نه تنها کارگر یدی، بلکه مهندس، تکنیسین و بخشی از مدیریت در آن شرکت دارند .

به بیان ارنست مندل : « مارکس بر این حقیقت تأکید دارد که در نظام سرمایه داری ، کار نباید به صورت کار بدنی (یدی) در نظر گرفته شود ، بلکه به صورت مجموعه ای از نیروی کار جمعی یا تمام آنانی که کارشان برای تولید يك فرآورده نهائی ضروری است دیده شود. او حتی مفهوم « کارگر مشترک و جمعی » و « کارگر همه جهانی » را از این لحاظ به کار می برد ، فرایند ایجاد ارزش تجلی زمان کار مصرف شده توسط آنهایی است که ضمن فروش نیروی کار خود به سرمایه دار ، در روند تولید مشارکت می کنند . این « کارگر همه جهانی » به طور آشکار از دید مارکس ، مهندسین ، تکنولوژیست ها ، و حتی مدیران را در بر می گیرد .»

مارکس در نوشته های دیگر خود نه تنها يك آموزگار ، بلکه يك مدیر مدرسه و حتی خواننده ای را که در کاباره می خواند یا نویسنده ای که در ازاء دریافت مزد برای مؤسسه ای خصوصی می نویسد را عضوی از طبقه کارگر می داند .

آنچه موجب پیوند تمامی این مشاغل در مفهوم « کارگر » می باشد همانا برای دیگری کارکردن و « فروش نیروی کار » است. فردی که برای لذت خود در خلوت تنهائیش آواز می خواند « کارگر » نیست ، اما همین فرد اگر در کاباره ای برای امرار معاش خود خوانندگی کند « کارگر » است .

"مایکل لیوویتز" در کتاب خود، فراسوی سرمایه (Beyond Capital) اصطلاح کارگر جمعی مارکس را به همه بخشهای کار اجتماعی تعمیم می دهد و همه کارهائی را که از نظرگاه سرمایه و منافع آن مولد نیستند، اما در واقع برای رشد و بازتولید کارگر جمعی ضرورت دارند (همچون بخش بهداشت و درمان، آموزش و تحصیل، نگهداری و پرورش کودکان، حمایت از سالمندان و معلولان جامعه و نظایر آن) از جمله کارهای مولد (از نظرگاه اقتصاد سیاسی طبقه کارگر) ارزیابی می کند و به این ترتیب سعی دارد بر شکاف کارمولد و کار غیر مولد غلبه کند.

از نظر او علت بررسی محدود مارکس از مقوله کارگر جمعی این بود که وی مشغول پژوهش درباره آن بخش از کارگران بود که در عرصه تولید سرمایه داری (تولید ارزش اضافی) به کار مشغول بوده و سرمایه میانجی آنان و محصول کارشان بود. اما اقتصاد سیاسی طبقه کارگر در عصر ما وظیفه دارد پروژه ناتمام تئوریک مارکس را به پایان برد. برای این منظور باید نگاه خود را از عرصه تولید به دیگر عرصه های کار اجتماعی نیز بگردانیم تا بتوانیم سیاستهای رادیکال طبقاتی را طرح کنیم.

به جز این بحث بسیار مهم لبوویتز، دیوید هاروی نیز تلاش کرده تا برای درگیری بخش های دیگر جامعه که در کار اجتماعی سهمی ندارند و از ستم و سرکوب نظام سرمایه داری در رنجند (تأثیر فرعی خود به خودی بودن شیوه تولیدی و سیاست تضعیف قدرت نیروی کار که نیاز به یک ارتش ذخیره کار (بیکاران) و گروه های حاشیه ای و "بدرنخور" را ایجاد می کند) طرحهایی قابل توجه و ارزنده ارائه کند که برای بحث سازماندهی کارگر جمعی، طبقه کارگر و نیروهای پیرامونی آن حایز اهمیت و افری است.

الکس کالینیکوس (۳) معتقد است: «این نکته ای حائز اهمیت است که تلقی مارکس از طبقه کارگر را آنگونه نپنداریم که رسانه ها و کلیشه های آکادمیک به عنوان کارگرانِ یِدیِ مردِ صنعتی به ما می نمایند، برای مارکس طبقه بر مبنای رابطه میان استثمار کننده و استثمار شونده تعریف می شد. از این منظر کارگر بودن مستلزم فقدان استقلال اقتصادی در جهت حفظ خود و بر مبنای منابع خود است.

پس زنده ماندن مستلزم وجود اجبار در جهت فروش نیروی کار تو به بنگاه سرمایه داری است و از آن روی که توان چانه زنی برای کارگر بسیار کم است، نتیجه این امر استثمار تو خواهد بود. کارگر بودن در این معنا مستلزم کار یِدی در کارخانه نیست. می تواند کار در دفتر، بیمارستان، مدرسه و یا دانشگاه باشد.»

حال اگر بخواهیم مسأله را ملموس تر کنیم، باید پرسیم: آیا یک مهماندار هواپیما، یک خلبان، یک راننده کامیون، یک پرستار، یک روزنامه نگار، یک خبرنگار، یک مهندس، یک کارگر خرده فروش، یک محقق آزمایشگاه، یک نظافت کار، یک کارمند پست خانه، زنی که پشت کامپیوتر نشسته، مردی که اجناس را از نیمه شب تا صبح روی قفسه های سوپرمارکت می گذارد، آن که میوه می چیند، یک معلم و حتی یک مدرس دانشگاه، کارگر نیستند؟ از نظر مارکس همه اینان کارگراند و بخش جدائی ناپذیری از طبقه کارگراند.

همه اینانی که اغلب با عنوان «طبقه متوسط» (middle class) و «کارمندان» خطابشان کرده و سعی در مبرا! کردنشان از «طبقه کارگر» داریم.

موضوعی که بسیاری افراد و حتی بسیاری از نیروهای سیاسی مدافع حقوق کارگر از درک آن عاجزاند این است که: «کارمندان هم به واسطه قرار گرفتن در اردوگاه کارمزدی و همچنین عدم مالکیت ابزار تولید و فروش نیروی کار خود، بخش عظیمی از طبقه کارگر محسوب می شوند». عدم حضور یا عهده دار بودن کارهایی که در بخش خدمات اجتماعی یا تولید نرم (کارهای خارج از محیط کارگاهی و در ارتباط با ارتباطات، اطلاعات، فضای مجازی و تکنولوژی) عمل می آید هیچ مغایرتی با این موضوع ندارد.

مسأله مهم، صرف نظر از هرگونه تعریفی از طرف مجامع آکادمیک یا گروه های سیاسی و اجتماعی، تلقی خود کارمندان از جایگاه واقعی شان است. از نظر عام جایگاه کارمندان به اساس نوعی منزلت و رتبه اجتماعی است و عموماً تصور بر این است که کارمندان کسانی هستند که در پشت میزهای ادارات یا درمانگاه های آموزشی و درمانی به دور از شرایط سخت محیطی کارهای دفتری و تخصصی رانجام می دهند و اصولاً سر و گردنی از کارگرانی

که در ساختمانها و کارخانجات یا معادن کار می کنند بالاترند و هروقت از شدت کار به تنگ می آیند می گویند این کار ما از عملگی بدتر است یعنی کار یدی را به نوعی سخت تر از کار خود می پندارند .

هر چند کار یدی و تحمل سختی شرایط محیطی، نیرو و توان بالایی جسمانی را می طلبد و بر همین اساس فرسودگی بیشتری را به دنبال دارد اما شرایط ویژه کارمندی با منکوب بودنش در ساختار سخت بوروکراتیک سازمانی و عدم دخالت در هرگونه تصمیم گیری (۴) و سد کردن هرگونه تلاشی برای احقاق حقوقش و درآمد ناچیزش نهایتاً نوعی از خود بیگانگی و مسخ شدنش تفاوت زیادی با دیگر هم طبقه ای هایش ندارد .

تصور کنید منشی فلان شرکت یا فلان در مانگاه یا مطب خصوصی در ازاء يك ماه کار با تورم و بی ارزشی پولی ۵۰ هزار تومان درآمد داشته باشد . مقایسه کنید با کارگر ماهری که در عسلویه یا هرکارگاه دیگری ۵۰۰ هزار تومان درآمد داشته باشد ، این موضوع لا جرم ما را به نوعی ملزم می کند که به علاوه شرایط محیطی یا منزلت اجتماعی یا عدم مالکیت ، معیارمان بر اساس درآمد یا برخوردن کارکنان از امکانات رفاهی و تأمین نیازهای زندگی در ازاء صرف زمان کار مشخص باشد ، به گونه ای که قشر بندی و تعیین گرایشهای متفاوت درون طبقه کارگر به اساس درجاتی از استثمار صورت می گیرد که اشتراك آنها در مزد بگیر بودن به علاوه مقدار مزدی که دریافت می کنند و بهره مندی و یا محرومیت آنها از رفاه اجتماعی به اساس همین مزد و تفاوت در شرایط محیطی کار و صرف نیروی فیزیکی است .

لب کلام ای نکه گرایشهای درون طبقه ای را دیگر نمی توان به اساس فرمول قدیمی کارگر یدی و فکری یا به تعبیر سی رایب میلز جامعه شناس فقید امریکائی «بقه آبی» و «بقه سفید» تعیین کرد ، چه بسا آن منشی به درجاتی از کارگر ماهر در درجه بالاتری از استثمار و محرومیت باشد .

با چنین تعبیری از «کار» و «کارگر» است که می توان «طبقه کارگر» را نه طبقه ای در «اقلیت» ، بلکه اکثریت قاطع جامعه دانست که تولید کنندگان نِعَم مادی و معنوی جامعه اند اما خود غالباً از این مواهب و سرمایه عظیمی که تولید می کنند تنها به قدر بازتولید نیروی کار از دست رفته شان در فرایند تولید نصیبشان می شود .

اکثریتی که اندک افزایشی در دستمزد و مزایای شان با هزار تبصره و قانون و لایحه در صحن علنی مجلس مطرح می شود و تیتیر يك نشریات و اخبار می گردد ؛ « لایحه طرح هماهنگ حقوق بازنشستگان » ، « پاداش و عیدی کارمندان دولت » ، تیتیر هائی است که هر روز می ببینیم و می شنویم ، تو گویی که « لطفی » صورت گرفته و منتی نهاده شده . اما از ارزش افزوده های کلان تولید شده از سوی همین طبقات و نحوه توزیعش صحبتی به میان نمی آید .

آنچه تحت نام « نان بخور و نمیر » از آن یاد می شود ریشه در این واقعیت دارد که تنها آن مقداری نصیبشان می شود که قادر به بقا و ترمیم قوای جسمی و فکری خود برای بازگشت به فرایند « ارزش زائی سرمایه » (Capital Valorization) باشند و نه به اندازه ای که آنان را قادر سازد تمامی استعدادها و توانائیهای خود را شکوفا سازند و کلیه نیازهای انسانی شان تأمین شود .

پانوشت :

۱- کارل مارکس و فردریک انگلس ، مانیفست کمونیست ، ترجمه حسن مرتضوی ، ۱۳۸۰ ، نشر آگه ، ص ۲۷۹

۲- کارل مارکس ، سرمایه ، ترجمه حسن مرتضوی ، ۱۳۸۶ ، نشر آگه ، صص ۲۰۹- ۲۱۰

۳- الکس کالینیکوس استاد عالی‌رتبه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی در دانشگاه کینگ کالج لندن است. از وی تاکنون ۷ عنوان کتاب به فارسی ترجمه شده است که عبارتند از: «درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی»، «مانیفست ضد سرمایه داری»، «فلسفه انقلابی مارکس»، «مارکسیسم و فلسفه»، «تحلیل امپریالیسم»، «نقد پست مدرنیسم»، «تروتسکی و تروتسکیسم».

۴- قانون استخدام کشوری مصوبه سال ۱۳۴۵ (اصلاح شده در ۱۳۷۰):

«ماده ۵۴ - مستخدم مکلف است در حدود قوانین و مقررات، احکام و اوامر رؤسای مافوق خود را در امور اداری اطاعت نماید. اگر مستخدم حکم یا امر مقام مافوق را خلاف قوانین و مقررات تشخیص دهد مکلف است کتباً مغایرت دستور را باقوانین و مقررات به مقام مافوق اطلاع دهد. در صورتی که بعداز این اطلاع مقام مافوق کتباً اجرای دستور خود را تأیید کردمستخدم مکلف به اجرای دستور صادره خواهد بود.

ماده ۵۵ - مستخدم دولت از هر نوع عملی که موجب ایجاد وقفه در امور اداری کشور شود ممنوع است.» به اساس ماده ۵۵ که کارکنان را از ایجاد وقفه در کارواری دارد، یعنی حق اعتصاب ندارند، حق تجمع ندارند، حق تشکل و اعتراض ندارند و قانون گذارچنان رندانه این ماده را آورده است که راه هرگونه اعتراض را از کارمند سلب کند. در جاهائی اشاره به انجمن های اسلامی کارمندان شده است که به اساس همین ماده چنین تشکلهائی عاری از هرگونه وجه اعتراضی بوده و فاقد ماهیت کارگری یا کارمندی می باشد